خبر

«دروغ‌های زیبا» آماده نمایش

درام اجتماعی «دروغ‌های زیبا» به کارگردانی و تهیه‌کنندگی مرتضی آتش‌زمزم، با پایان مراحل تدوین و صداگذاری، آماده نمایش می‌شود. این درام اجتماعی که محصول مشترک ایران و بنگلادش است، سال گذشته با حضور دو سوپراستار کشور بنگلادش، جایا احسن و شمون فاروغ در شهرهای داکا و قاضی‌پور مقابل دوربین بایرام فضلی‌رفت. بنگلادش با جمعیتی بیش از ۱۸۰ میلیون نفر جزو پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان محسوب می‌شود و سینما در این کشور متاثر از سینمای هند و از بزرگ‌ترین دغدغه‌های مردم آن است. دیگر عوامل فیلم سینمایی دروغ‌های زیبا که در بنگلادش با نام «فرشته» شناخته می‌شود، عبارتند از نویسندگان: مرتضی آتش زمزم، ممیت الرشید، صدابردار: فرامرز مختاری، صداگذار: حسین قورچیان، تدوین: کاووس آقایی، موسیقی: فواد حجازی، منشی صحنه: عطیه پیرعلی، مدیر تولید: محمد فاسول عفران، گروه کارگردانی: ضیاءالحق منیر، حسین سیمونتو، ناهید السلام نیلای، طراح لباس: آن یک چاودری، طراح گریم: محبوب الرحمن مانیک، گروه فیلمبرداری: محمد کوثر، سهیل رعنا، حبیب الرحمان، عجوم خان، گروه تولید: شکیل حسین، محمد شفیق، اسکندر، محمد نور، مسعود جلال کبیر، دستیار صحنه: محمد آلوم، مشاور پروژه: سیدموسی حسینی، مجری طرح: محسن آتش‌زمزم، دیگر بازیگران: شاهین میردها و جان پل سرمادیراس و بازیگر کودک: شاتی، محصول شرکت ایماژ سینما و ماکسیموم بنگلادش.

به بهانه هشتادمین سالگرد نمایش فیلم «کازابلانکا»

جست‌وجوی منجی آمریکایی در کوچه‌های کازابلانکا

سعید مستغاثی
مستندساز و کارشناس سینما

شاید اهمیتی نداشته باشد که کازابلانکا شهر ملال‌آور و دلتنگ‌کننده‌ای است (آن‌گونه که جولیوس اپستین، یکی از فیلمنامه‌نویسان این فیلم گفته) این‌که سربازان آلمانی هرگز در این شهر نبوده و اگر هم چندتایی حضور داشته‌اند، لباس فرم نظامی به تن نداشتند! و (باز هم به‌قول اپستین) شاید اگر این اطلاعات را قبل از نوشتن فیلمنامه هم می‌دانستند، احتمالا کازابلانکا باز هم همین‌گونه که هست، نوشته می‌شد! اصل قضیه به آن زمانی برمی‌گردد که یک معلم مدرسه‌ای در نیویورک به نام موری برنت، در حال گذران تعطیلاتش در جنوب فرانسه آن هم در آستانه آغاز جنگ دوم جهانی، توجه‌اش به اجتماع تازه‌ای جلب شد که در کنار جامعه قدیمی در حال شکل‌گیری بود. او در هتل محل اقامتش مهاجرانی را دید که همراه ماجراجویان، دلالان و واسطه‌ها، پیرامون پیانیست سیاهپوستی جمع شده بودند که آهنگ‌هایی به سبک «بلوز» می‌زد. همین ماجرا آنچنان توجه‌اش را جلب کرد که با همراهی جون آلیسن (که دستی هم بر نمایشنامه‌نویسی داشت)، نمایشنامه‌ای در سه پرده به نام «همه به کافه ریک می‌روند» نوشت؛ نمایشنامه‌ای که هرگز روی صحنه نرفت.

قصه نمایشنامه همه به کافه ریک می‌روند هم در کازابلانکا اتفاق می‌افتاد ولی شخصیت اصلی‌اش «ریک» در واقع وکیلی فرانسوی به نام ریشار بلن بود که خانواده و کشورش را ترک کرده و عاشق لوییز مردیت نروژی - آمریکایی (همان «ایلزا» نسخه اصلی فیلم) شد که در واقع همسر ویکتور لازلو بود و لازلو ثروتمندی اهل چکسلواکی معرفی می‌شد که نازی‌ها او را مجبور می‌کردند تا پول‌هایش را از کشورش به آلمان بیاورد و به همین دلیل به نهضت مقاومت ملی می‌پیوست. پس از شروع جنگ، برنت و آلیسن تلاش بسیاری به خرج دادند تا این نمایشنامه را به ساخت فیلم نزدیک کنند. سرانجام با جلب نظر استنلی کارنوت، یکی از کارگزاران کمپانی برادران وارنر، هال بی والیس (تهیه‌کننده) را متقاعد کردند که قصه‌شان، مایه‌های ساخت یک فیلم ملودرام متناسب با فضای جنگی روز و پر از تعلیق و کشش و جذابیت‌های روان‌شناسانه را داراست و با دریافت ۲۰ هزار دلار از والیس، حقوق نمایشنامه را به او واگذار کردند. همه این اتفاقات، اول دسامبر ۱۹۴۱ روی داد؛ در حالی‌که ژاپن، پایگاه‌های آمریکا را در پرل هاربر در هم کوبیده بود و آمریکا به‌تدریج خود را آماده می‌ساخت تا وارد کارزار جنگ دوم جهانی شود، شاید که باز هم مانند جنگ اول گردش اوضاع را تغییر داده و به‌عنوان منجی وارد میدان شود.

هر کسی قلمی به آن زد!

در نوشتن فیلمنامه کازابلانکا خیلی‌ها دخالت داشتند، به قول خود هال والیس، همه آن آدم‌هایی که تابستان ۱۹۴۲ به‌طور تصادفی در استودیوی برادران وارنر پرسه می‌زدند؛ از برادران اپستین (جولیوس و فیلیپ که پیش از آن به‌طور ناشناس در نوشتن فیلمنامه «یانکی دودل دندی» دست داشتند) گرفته تا هاوارد کاچ (همکار اورسن ولز در برنامه «جنگ دنیاها») و کیسی رابینسن و آلبرت مالتز (که ۱۰ سال بعد در کمیته مک‌کارتیسم محاکمه شد) و همچنین اناز مکنزی و ویلیام کلین که خلاصه‌نویس فیلمنامه بودند.

حتی وقتی مشخص شد که مایکل کورتیز باید صد و بیست و ششمین فیلمش را از فیلمنامه «کازابلانکا» بسازد، همسر او هم در نوشتن بقیه فیلمنامه دخالت کرد؛ زیرا در زمان شروع فیلمبرداری یعنی ۲۵ می ۱۹۴۲، هنوز یک‌سوم فیلمنامه نوشته نشده بود و در حالی که همچنان هاوارد کاچ، شب‌ها تا دیروقت به پایان مناسبی برای یک روایت عاشقانه/ سیاسی فکر می‌کرد، برادران اپستین هم مشغول نوشتن دیالوگ‌ها بودند و هر بار که صفحه‌ای را تمام می‌کردند، به سوی استودیو می‌دویدند تا آن را به دست کارگردان برسانند!

به همین دلیل است که می‌گویند روزی در میانه فیلمبرداری، اینگرید برگمن (بازیگر نقش ایلزا) از مایکل کورتیز سؤال کرد که بالاخره در پایان قصه با ویکتور لازلو می‌رود یا با ریک می‌ماند؟! چون در آن موقع هم هنوز نوشتن فیلمنامه تمام نشده بود. البته در آن روزگار این اتفاقی استثنایی برای فیلم کازابلانکا به‌شمار نمی‌آمد، زیرا ایامی بود که به دلیل پرکردن هفتگی سالن‌های سینما توسط استودیوهایی که صاحب همان سالن‌ها بودند، هر کمپانی بایستی در سال حدود ۵۰ فیلم می‌ساخت و از همین رو فیلمبرداری بسیاری از فیلمنامه‌ها قبل از اتمام نگارش، آغاز می‌گردید.

هال والیس خود اعتقاد داشت یکی از محورهای کلیشه‌ای کازابلانکا آن بود که تماشاگر، عناصر مختلف قصه‌اش را بارها در فیلم‌های دیگر دیده بود. در این فیلم هم ریک همچنان طالب عشق قدیمی‌اش بود که در مقابل یک انقلابی (ویکتور لازلو) آن را از دست داده و حالا دوباره درصدد به دست آوردنش تلاش می‌کرد، حتی به قیمت قربانی کردن آن انقلابی (لازلو) که مسئولیت بخش مهمی از مبارزات و مقاومت علیه آلمان هیتلری را در کشورهای مختلف برعهده داشت. او برگه‌های نجات و فرار انقلابی یادشده را در اختیار داشت ولی فقط در مقابل به دست آوردن عشق سابقش حاضر بود آنها را بدهد. هرچند حتی این معامله را هم در بزنگاه خود به هم زد و پس از آن نقشه‌ای طراحی کرد که آن انقلابی در چنگ ماموران هیتلر اسیر شده و در انتها ریک و عشق قدیمی‌اش نجات پیدا کنند!

همان رفتار و منش آمریکایی در طول تاریخ سیاسی این کشور که توسط حاکمانش در حق دیگر کشورها اعمال شده و با جلب اعتماد آنها، در بزنگاه‌های تاریخی به صمیمی‌ترین وابستگانش خیانت ورزیده و آنان را در پای عشق‌های قدیم و جدید خود قربانی کرده‌است. اینچنین است که در فرهنگ سیاسی امروز دنیا، آمریکا کشوری قابل‌اعتماد به‌شمار نمی‌آید.

اما چنین پایانی مورد قبول سیاست‌های آن روز آمریکا که به صورت منجی وارد جنگ شده بود و کمپانی‌های هالیوودی نبود که همگی به صورت تمام‌قد در خدمت جنگ قرار گرفته بودند. درواقع خط اصلی قصه کازابلانکا از اینجا شروع می‌شد که بنا به گفته اینگرید برگمن تا روز فیلمبرداری بر آنها پوشیده ماند، آنجا که ریک بالاخره ایلزا را قانع می‌کرد با لازلو برود.

بهترین فیلم بد تاریخ سینما

اپستین خیلی صادقانه اعتراف کرده روسای کمپانی برادران وارنر، خواستار تغییر پایان فیلمنامه به شکل کنونی بودند تا منافع تبلیغاتی حال و آینده آمریکا تامین شده و نیات و اهداف واقعی آنها نزد افکار عمومی دنیا برملا نگردد تا تصویری ولو ساختگی و شعاری از منجی آمریکایی در اذهان بماند.

چنانچه خود جولیوس اپستین در مصاحبه‌ای اذعان داشته: «...آخر داستان فیلم باورنکردنی و غیرمنطقی است، قهرمانان داستان خیلی کلیشه‌ای هستند و فیلم هم بی‌اندازه اشک‌آور و پیش‌پا افتاده‌است...»

او تاکید کرده‌است: «... به نظرم کازابلانکا بهترین فیلم بدی است که در تاریخ سینما ساخته شده‌است! خصوصا که نوشتن دیالوگ‌های طولانی برای همفری بوگارت که نمی‌توانست به طور دقیق آنها را حفظ کند و با تغییراتی بیان می‌کرد، از همه چیز عذاب‌آورتر بود....»

سکانس پایانی کازابلانکا دیالوگ‌های نسبتا مفصلی دارد اما همه آنها هم نمی‌تواند ابهامات ذکر شده را خاتمه بخشد. در پایان همه آن حرف‌ها و رفتن ایلزا و لازلو، گویا خود فیلمنامه‌نویسان هم به منطق پا در هوای دستپخت‌شان واقف بودند و در فیلم از قول سروان رنو (خطاب به ریک) نوشته‌اند: «این داستان پریانی را که برای لازلو سرهم کردی، خودت هم باور نداری. آن حرف‌هایت را هم ایلزا باور نکرد. من تقریبا زن‌ها را خوب می‌شناسم. رفیق! او رفت، اما از چهره‌اش خواندم که فهمیده بود دروغ می‌گویی.»

این احساس فریب‌خوردن را تقریبا در چهره اغلب تماشاگران فیلم کازابلانکا در طول تمام این ۸۰ سال که از اولین اکرانش می‌گذرد، می‌توان دید. احساسی که سعی می‌کنند آن را زیر پوشش شگفتی و حیرت، پنهان سازند اما واقعیت این است که سازندگان این فیلم بدون احترام به تماشاگر و مخاطب خود، تنها برای آن‌که به ایدئولوژی منجی‌گری آمریکایی وفادار نشان دهند، با سرهم بندی به قول سروان رنو یک داستان شبه پریانی، همه منطق و سیر دراماتیک داستان را که می‌توانست به یک استثناء تبدیل شود، به هم ریخته و از یک ضد قهرمان کلاسیک همچون ریک، یک سوپرمن لوس و بی مزه ساختند.

کازابلانکا در کوچه‌های دنیای امروز

می‌توان قصه کازابلانکا را در همین زمان و در عرصه اجتماع و سیاست دنبال کرد. به هر حال تولید این فیلم در اوایل سال ۱۹۴۲ آغاز شد که هنوز چند ماهی از ورود آمریکا به جنگ دوم جهانی در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ و پس از حمله ژاپنی‌ها به بندر پرل هاربر نگذشته بود و اصلا ماجراهای خود کازابلانکا نیز به اوایل دسامبر ۱۹۴۱ بازمی‌گردد؛ یعنی در همان حوالی حمله نیروی هوایی ژاپن به پرل هاربر. فیلم در نوامبر ۱۹۴۲ اکران شد و در مراسم اسکار ۱۹۴۳ نیز سه جایزه اصلی از جمله بهترین فیلم را دریافت کرد.

بسیاری از مورخان و کارشناسان بر این باورند که ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم (دو سال و سه ماه پس از آغاز آن) جنبه‌ای قهرمانانه و منجی‌گرایانه داشت که با پیاده شدن چتربازان و سربازان آمریکایی در سواحل نرماندی (۶ ژوئن ۱۹۴۴) و بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی (۶ و ۹ آگوست ۱۹۴۵) مدعی آن است. در واقع آمریکایی‌ها همواره در نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و همچنین کتاب‌ها و فیلم‌های خود، بارها بر این منجی‌گری و نجات جهان تاکید داشته‌اند.

آمریکایی‌ها همواره دوست داشته‌اند خود را حداقل در فیلم‌هایشان نجات‌دهنده و آزادیبخش جلوه دهند، این ویژگی را از فیلم «بال‌ها» که سال ۱۹۲۸ نخستین جایزه اسکار بهترین فیلم را دریافت کرد، می‌توان مشاهده کرد تا فیلم‌های تخیلی‌شان و تا همین آثار پروپاگاندایی جنگی اوایل هزاره سوم. کازابلانکا هم به رغم تمامی نقاط مثبت و منفی و فراز و فرودهای دراماتیک، در نهایت یک اثر تبلیغاتی دیگر برای همان رویاهای دیرین و البته تحقق نیافته آمریکایی بود که شاید به قول تئودور درایزر بتوان به آن «تراژدی آمریکایی» اطلاق کرد. اما به رغم همه آن پیچ و خم‌هایی که سازندگان کازابلانکا برای تامین نظر برادران وارنر به آن دادند، شخصیت ریک حتی به عنوان همان منجی آمریکایی همچنان غیرقابل اعتماد ماند. او به هیچ قاعده و قانونی پایبند نبود مگر به یک عشق کهنه قدیمی.

درنگ

کیکاوس زیاری | گروه فرهنگ و هنر

چگونه سنگاپور به کمک هنرمندان مالزی آمد؟

صنعت سینمای سنگاپور به کمک همکاران مالزیایی خود می‌آید تا هنرمندان کشور مالزی بتوانند به فعالیت‌های هنری‌شان ادامه دهند. استودیوی قدیمی فیلمسازی اسکندر مالزی که در آستانه ورشکستگی قرار داشت، توسط شرکت فیلمسازی فرهنگی رسانه‌ای جی‌اچ‌وای سنگاپور به قیمت مناسبی خریداری شد. استودیوی سنگاپور یکی از مراکز مهم فیلمسازی آسیای دور به شمار می‌رود، که قابلیت‌های تکنیکی و سینمایی فراوانی را در دل خود دارد و به‌جز هنرمندان مالزیایی بسیاری از فیلمسازان کشورهای همسایه هم از امکانات فنی آن استفاده زیادی کرده و می‌کنند. براساس نوشته‌های روزنامه‌ها، مدیران شرکت جی‌اچ‌وای برای خریداری استودیوی اسکندر مبلغی نزدیک به دو میلیون دلار به‌عنوان پیش‌پرداخت، داده‌اند. بقیه پول که حدود شش میلیون دلار برآورد شده، طی چند ماه آینده به مسئولان هنری و فرهنگی مالزی پرداخت خواهد شد. تحلیلگران اقتصادی در مالزی قبل از این گفته بودند استودیوی اسکندر ارزشی برابر با هفت میلیون دلار دارد.

استودیوی اسکندر که یکی از مجهزترین مراکز فیلمسازی در آسیای جنوب شرقی است، در نزدیکی مرز سنگاپور در بخش جنوبی کشور مالزی قرار دارد و از امکانات و تجهیزات پیشرفته فنی و تکنیکی سینمایی برخوردار است. بسیاری در منطقه از اسکندر به عنوان چینه چیتای آسیا اسم می‌برند که اشاره‌ای به مرکز بزرگ فیلمسازی کشور ایتالیاست که در اروپا زبانزد همگان است. طی دهه‌های قبل نه‌تنها بسیاری از محصولات سینمایی مالزی که تعداد زیادی از مجموعه‌های تلویزیونی هم در این محل تهیه و تولید شده‌اند. از آنجا که شرکت جی‌اچ‌وای در زمینه تولید فیلم‌ها و مجموعه‌های چینی‌زبان هم فعال است، پیش‌بینی می‌شود خرید استودیوی اسکندر راه را برای تولیدات چینی‌زبان در این استودیو هموار کرده و فعالیت‌های آن را در سطح وسیع‌تری گسترش دهد.

رسانه‌های مالزیایی در رابطه با فروش استودیوی اسکندر می‌گویند که مشکلات اقتصادی موجود در این کشور، مدیران هنری را مجبور به فروش آن کرد. با این وجود، اصرار مسئولان رسمی این بود که استودیو به یک کشور همجوار فروخته شود و پیشنهادهای خوب مالی مطرح شده از سوی چند شرکت انگلیسی زبان آمریکا و انگلستان را رد کردند. این اقدام با واکنش مثبت هنرمندان، منتقدان سینمایی و اهل ادب و هنر و سیاست کشور روبه‌رو شده است. به باور تحلیلگران بومی، فروش استودیو به یکی از همسایگان دور یا نزدیک، مانع از آن می‌شود که تولید محصولات بومی منطقه‌ای کاهش پیدا کند. با ورود شبکه‌های استریم و دیجیتالی هم چون نتفلیکس و آمازون به منطقه، نگرانی اهل فن این است که محصولات سینمایی و تلویزیونی با فاصله گرفتن از فرهنگ بومی، رنگ و بویی خارجی و غیربومی به خود بگیرند.

در بیانیه شرکت جی‌اچ‌وای ازجمله آمده است: «استراتژی ما حمایت از تولیداتی است که منعکس‌کننده افکار، فرهنگ و دیدگاه‌های ملی و محلی در این منطقه هستند. توانایی‌های هنرمندان منطقه غیرقابل انکار است و تنها با ساخت محصولاتی با زبان و فرهنگ بومی، می‌تواند راه را برای موفقیت بین‌المللی‌شان فراهم کند.»

قاب

ستاره سینمای اکشن راوی جنگ اوکراین

استیون سیگال، بازیگر و تهیه‌کننده سینما و نماینده ویژه وزارت خارجه روسیه برای روابط بشردوستانه روسیه و آمریکا در حال تهیه فیلمی مستند درباره وقایع منطقه عملیات ویژه نظامی در اوکراین است.

وی به تازگی در شهر سامارا کار روی پروژه جدید را در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام کرد. سیگال گفته این فیلم حاوی شواهدی است مبنی بر این‌که عملیات ویژه «آن طور که دیگر کشورهای جهان به ویژه نمایندگان ناتو و آمریکا می‌گویند، تهاجم روسیه نبوده‌است.» به اعتقاد او، این یک وظیفه بزرگ است و آنچه واقعا در اوکراین اتفاق می‌افتد را به ما و تمام جهان و تمام حقیقت را نشان می‌دهد.

جشنواره

«شوفر» در ۲ جشنواره جهانی

فیلم کوتاه «شوفر» به کارگردانی رضا نجاتی و تهیه‌کنندگی حسین کاکاوند به جشنواره‌های جهانی فیلم‌های کودکان و نوجوانان «CINEMA IN SNEAKERS» و «KINOLUB» در لهستان راه یافت.

جشنواره «CINEMA IN SNEAKERS» در سال ۲۰۱۳ با هدف تبدیل‌شدن به انجمنی که در آن تجربیات و دانش در رابطه با مشکلات جوانان را در دنیای معاصر تبادل شود، تأسیس شد. این رویداد اهمیت دسترسی یک گروه سنی مشخص را به عناوین سینمایی متنوع و هدفمند را برجسته و آن را به عنوان بخشی ارزشمند از رشد یک جوان متعادل و بافضیلت معرفی می‌کند. فیلم کوتاه شوفر علاوه بر حضور در یازدهمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم و رسانه برای کودکان و جوانان «Cinema in Sneakers» لهستان، نامزد دریافت جایزه بهترین فیلم کوتاه این رویداد نیز شده‌است. این جشنواره، امسال از ۲۴ می تا ۴ ژوئن (۳ تا ۱۴ خرداد ۱۴۰۲) در ورشو برگزار می‌شود. شوفر در ماه ژوئن در بخش مسابقه هشتمین دوره جشنواره کودکان و نوجوانان «Kinolub» لهستان نیز حضور خواهد داشت. این رویداد سینمایی جشن فیلم‌های تولید شده برای کودکان و نوجوانان است که از سال ۲۰۱۵ هرساله در ماه ژوئن برگزار می‌شود و تقریبا میزبان ۱۱ هزار بازدیدکننده از سراسر جهان است.

پیش تولید

طیب حاج‌رضایی در «صبح اعدام»

علی شیرمحمدی تهیه‌کننده فیلم سینمایی «صبح اعدام» از آغاز پیش‌تولید این اثر سینمایی به کارگردانی بهروز افخمی خبر داد. علی شیرمحمدی در این باره گفت: سوژه این اثر سینمایی درباره اعدام طیب حاج‌رضایی به بهانه نقش وی در راهپیمایی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ است. مجری طرح «آذر، شهدخت، پرویز و دیگران» تاکید کرد: ضرورت روح انصاف و عدالت در بستر اجتماع دلیل پرداختن به این سوژه است و امیدواریم نتیجه کار مطلوب باشد. شیرمحمدی تاکید کرد این فیلم برشی از بخش‌های پایانی زندگی طیب حاج‌رضایی است. به گفته این تهیه‌کننده سینما بازیگران صبح اعدام، از جمله بازیگر نقش طیب حاج‌رضایی به‌زودی معرفی خواهند شد. شیرمحمدی تاکید کرد: این فیلم که در تهران و حومه فیلمبرداری خواهد شد، برشی از بخش‌های پایانی زندگی طیب حاج‌رضایی است. گفتنی است در حالی از علی شیرمحمدی به عنوان تهیه‌کننده صبح اعدام نام برده می‌شود که در پروانه ساخت صادر شده از سوی سازمان سینمایی، برای این فیلم نام بهروز افخمی به عنوان تهیه‌کننده درج شده‌است.